



وقتی ما همه او بودیم! / خواندن و دیدن ما رأیت الا جمیلای مکتوب

سطر به سطر این همه ما رأیت الا جمیلای مکتوب را چشیدم و پای اکثر قریب به اتفاق روایت‌ها چشم‌هایم مرطوب شد. دوباره آن جمعی گریستنی را زیستم و دوباره با لحظه‌ی آمدن خبر نفسم گرفت...

سطر به سطر این همه ما رأیت الا جمیلای مکتوب را چشیدم و پای اکثر قریب به اتفاق روایت‌ها چشم‌هایم مرطوب شد. دوباره آن جمعی گریستنی را زیستم و دوباره با لحظه‌ی آمدن خبر نفسم گرفت...

خبرگزاری مهر _ گروه فرهنگ و اندیشه: کتاب «هزار جان گرامی» اثر ساجده ابراهیمی در اولین سالگرد شهادت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی توسط انتشارات سوره مهر منتشر شد. این کتاب نخستین جلد از مجموعه رستاخیز جانان است که روایت مردمی از بدرقه سرداران شهید حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس را شامل می‌شود.

فاطمه عارف نژاد، پژوهشگر درباره این کتاب یادداشت کوتاهی نوشته که برای انتشار در اختیار خبرگزاری مهر قرار گرفته است.

مشروح متن این یادداشت را در ادامه می‌خوانیم؛

هزار جان گرامی را پارسال همان موقعی که منتشر شد خریدم. دوستانم به هزار ترفند عکس جلد کتاب را توی صفحه‌شان منتشر می‌کردند؛ مبادا آقای اینستاگرام باز چهره قهرمان را بشناسد و پست‌ها را حذف کند. مجموعه جذابی به نظر می‌آمد. کاغذهایش انگار بوی خاک باران خورده و مهر تربت می‌داد. از آن کتاب‌ها بود که هنوز نخوانده، دوستش داشتم. چرا؟ شاید ساده‌ترین دلیلش این بود که خیلی از نویسنده‌هایش را از نزدیک یا دورادور می‌شناختم و می‌دانستم روایت‌هایشان ارزش وقت گذاشتن دارد. محمدرسور رجایی، حامد عسکری، حسن صنوبری، پرستو علی‌عسگرنژاد، مریم رحیمی پور، زهرا آقازاده نژاد، زهرا کاردانی، فائزه غفارحدادی و... لیست کوتاهی نبود. بالأخره هرکس این همه اسم آشنا را در فهرست یک کتاب ببیند، خود به خود هوای خریدن و خواندن هم به دلش می‌افتد دیگر.

ولی قصه هزار جان گرامی برای من و ما خیلی بیش از ذوق دیدن اسم دوستان توی فهرست بود. ما دلیل خواستنی بودن این کتاب را نه در اسامی نویسنده‌های گرامی‌اش، بلکه باید در یگانه‌اسمی جستجو می‌کردیم که حلاوتش بی‌شمار دل‌را به هم پیوند می‌زد؛ قاسم سلیمانی. این اسم مقتدرانه نشسته بود روی جلد کتاب و تمام اسامی دیگر را با حضورش کم‌رنگ می‌کرد. من می‌دانستم هزار جان گرامی را دوست خواهم داشت، چون قرار بود مجلس مجلس روضه روز واقعه باشد. قرار بود تقویم را برعکس ورق بزنند، از روی روزمرگی‌های مدام رد شود و عقب برود، تا برسد به عظمت لحظه‌ای که خبر آمد و ویران‌مان کرد. این شد که کتاب را خریدم و در گرماگرم اولین سالگرد حاجی گذاشتمش روی میز. اما کی خواندمش؟ یک هفته بعد؟ دو هفته؟ یک ماه؟ راستش حدود یک سال طول کشید تا توانستم نرم نرمک بروم سراغش! انگار روبرو شدن با آن حجم درد هنوز هم برایم سخت بود؛ مثل نمک پاشیدن روی زخمی تازه.

از هر زبان که می‌شنوم نامکر است

بالأخره خواندمش و با قدم زدن هزاربار در حوالی سیزدهم دی ماه نودوهشت به طرز غریبی آرام گرفتم. سطر به سطر این همه ما رأیت الا جمیلای مکتوب را چشیدم و پای اکثر قریب به اتفاق روایت‌ها چشم‌هایم مرطوب شد. دوباره آن جمعی گریستنی را زیستم و دوباره با لحظه‌ی آمدن خبر نفسم گرفت؛ دوباره دیدم مادرم لباس مشکی‌ها را دم دست می‌گذارد، دوباره در ابهت تشییع گم شدم؛ دوباره با تماشای تابوت حاجی در سیل جمعیت دیدم که جانم می‌رود و دوباره موقع نماز آقا آن قدر لیم را گاز گرفتم که خون آمد. آن روزها اگر گیج و حیران حادثه بودم، حالا اما می‌توانستم سر صبر از چند زاویه‌ی مختلف گوشه گوشه‌ی آن داغ بر دل مانده را از نظر بگذرانم. و این یکی از بزرگ‌ترین محسنات هزار جان گرامیست که به آدمی فرصت دقیق‌تر روبرو شدن با این حماسه سوگ عظیم را می‌دهد.

رستاخیز در طریق سلوک

حالا اصلا این مجموعه چطور متولد شد؟ چیزی از شهادت حاج قاسم نگذشته بود که فراخوانی برای ثبت خاطرات مربوط به شهادت و تشییع او منتشر شد. اسم فراخوان روایت رستاخیز بود و بانیاش مؤسسه‌ی هنری رسانه‌ی کوچکی به نام سلوک. این مؤسسه که در مقدمه مختصر همین کتاب رسالت خودش را کشف و پرورش ایده و استعدادهای هنری رسانه‌ی معرفی

کرده، «روایت تیپ قهرمان انقلاب اسلامی» را یکی از کارویژه های مهم خودش می داند. از اینجاست که می رسد به قدبلندترین قهرمان تمام مستضعفین جهان در عصر حاضر؛ شهیدی که پرچم انقلاب را با دست بریده اش در اوجی بیسابقه به اهتزاز درآورد. روایت رستاخیز در اولین قدم فقط دعوتی دوستانه از تعدادی نویسنده نام آشنا بوده، اما کم کم ضرورت ثبت وقایع از نظرگاه های مختلف رخ نشان داده و دست اندرکاران را به سمت عمومی کردن فراخوان پیش برده است. تصمیمی به جا که در نتیجه اش همه می توانستند خاطرات، گزارش ها و مستندنگاری هایشان از روزهای پرتهاپ شهادت حاج قاسم را برای مؤسسه ارسال کنند.

یک عشق و سی روایت

هزار جان گرامی نخستین جلد از مجموعه ی رستاخیز جانان است که روایت هایش را خانم ساجده ابراهیمی گردآوری و گزینش کرده. کتاب سی روایت دارد که بر اساس زاویه دید راوی به دو بخش پانزده تایی تقسیم شده اند: مشتاقی و مهجوری. مرز باریک و لطیفی روایت های این دو بخش را از هم جدا می کند. نویسنده ها در سرفصل مشتاقی بیش تر از هرچیز، به امواج تلاطم درونی خودشان توجه داشته اند. واگویی ها اینجا مفصل اند و بسیار روضه وار. مهجوری اما بیشتر با دنیای بیرون، با آدم های اطراف، با خیابان ها، کوچه پس کوچه ها و آنچه پس از حادثه در کف شهرها می گذرد سر و کار دارد.

راوی ها کم و بیش از شهرهای مختلف ایران اند و تهران، مشهد، قم، کرمان و بعضی نقاط دیگر ایران هر کدام نماینده هایی در کتاب دارند. این تفاوت در جغرافیا، در کنار اختلاف سنی و نظرگاه های متنوع راوی ها غنا و جذابیت کار را بالا برده و چندصدایی شیرینی به مجموعه بخشیده. نمره روایت ها اغلب خوب و خیلی خوب و گاهی متوسط است. زبان بعضی هایشان مثل «مالک اشتر علی، آه...» بی اندازه لطیف، زنانه و مادرانه ست. از بعضی خشم و حماسه میچکد و بعضی نرمند و پر از شاعرانگی. بعضی هایشان از حیرت خیره شدن به تابوتها نوشته اند و بعضی ها از غم حضور نداشتن در مراسم تشییع.

گر من به مثل هزارجان داشتمی...

قصه، هزار جان گرامی روایت هایی از عظیم ترین بدرقه تاریخ بشریت و شهادت نامه ای بر سرخ ترین آیه جهاد و مبارزه فرزندان روحالله است. روایت هایی پرپیش برآمده از متن مردم که آمیخته به شریف ترین غم ها و زلال ترین اشک هاست. اما هنوز از هزار پنجره نو می شود به داغ حاج قاسم نگاه کرد و با هزار جفت چشم تازه می توان به تماشای جوشش خون او در منطقه و جهان نشست.

امیدوارم این نخستین جلد از مجموعه رستاخیز جانان قدم های بلندتری به دنبال داشته باشد و محکم تر و به یادماندنی تر ادامه پیدا کند. تنوع مکانی روایت ها می تواند به اندازه ی تمام نقشه ی جغرافیا گسترش پیدا کند، لحنها و زبان های رنگارنگی به خودش بگیرد و صدای راوی هایی از کشورهای مختلف را به گوش تاریخ برساند. چرا که نسل ما ثبت تک تک لحظات آن ایام الله را به آیندگان بدهکار است و دور نگه داشتن آن معجزه از گرد فراموشی، رسالتی ست که روی دوش همه اهالی هنر سنگینی می کند. پس تا زمان باقی ست، باید از «او» و هزاران جان گرامی برخاسته به احترامش گفت و شنید و نوشت.